مطالعات تاریخ اسلام
سال پانزدهم، شمارهٔ ۵۷، تابستان ۱۴۰۲، مقالهٔ علمی- پژوهشی، صفحات ۶۳-۸۹

20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0

عبدالرحمن‌بن رستم ایرانی

بنیان‌گذار سلسلهٔ آل‌رستم اباضی

احمد بازماندگان خمیری[۱]

چکیده: ایرانیان بعد از فروپاشی ساسانیان، مدت‌ها موفق به ایجاد نظم سیاسی نشدند. نخستین دولتی که آنها تأسیس کردند، در خارج از مرزهای ایران بود. این دولت گرایشی به ایرانی‌گری نداشت، اما تأکید منابع بر نژاد بنیان‌گذار آن، نشانگر اثرات پیشینهٔ تاریخی او بر ساختار دولت تازه‌تأسیس است. مسئلهٔ اصلی مقاله آن است که چگونه عبدالرحمن‌بن رستم بسیار فراتر از مرزهای سیاسی- جغرافیایی ایران، با استفاده از آموزه‌های اسلامی توانست یک دولت موروثی تشکیل دهد؟ این پژوهش نشان می‌دهد که عبدالرحمن با استفاده از اندیشه‌های خوارج و به‌ویژه اباضی و تأکید آنها بر اصل فضیلت و تضاد عرب- بربر فضای سیاسی- اجتماعی، زمینه‌های لازم را برای تشکیل یک دولت جدید در شمال آفریقا فراهم کرد. شاید او در آغاز به اصول اباضیه پایبند بود، اما پس از انتخاب فرزندش عبدالوهاب به عنوان جانشین خود، راه دیگری را پیمود؛ هرچند به‌طور قطع نمی‌توان این کار او را متأثر از پیشینه خانوادگی‌اش دانست.

واژه‌های کلیدی: عبدالرحمن‌بن رستم، اباضیه، مغرب، تاهرت، امامت، آل‌رستم

۱ استادیار گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران Ahmad.khamir@pnu.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۱۴ تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۰۶/۲۰

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

A Quarterly Journal of HISTORICAL STUDIES OF ISLAM
Vol 15, No 57, Summer 2023
Research Center for Islamic History, http://journal.pte.ac.ir/
Scientific-Research, pp. 63-89

Abdulrahman bin Rostam Irani;
the founder of Al-Rostam Abadhi dynasty

Ahmad Bazmandegan Khamiri[1]

Abstract: After the fall of the Sassanids, the Iranians did not succeed in creating a political order for a long time. The first government they established was outside the borders of Iran. This government had no Iranism tendency, however, emphasis of some resources on the race of its founder shows the effects of his historical background on the structure of the newly established government. The main issue of this paper is that "How Abd al-Rahman ibn Rustam was able to establish a hereditary government far beyond the political-geographical boundaries of Iran using Islamic teachings?" This research shows that Abd al-Rahman paved the necessary way for foundation of a new government in North Africa using the ideas of the Kharijites and especially Ibadi movement and its emphasis on the principle of virtue and the Arab-Berber conflict in the political-social environment. Perhaps he adhered to the principles of Ibadism at first, however, by choosing his successor, i.e., his son named Abd al-Wahhab, he followed a different path. Although, it cannot be definitely considered that this was influenced by his historical background.

Keywords: Abd al-Rahman ibn Rustam, Abadhi, Maghreb, Tiaret, Imamat, Al-e-Rustam.

1 Assistant Professor, History Department, Payam-e-Noor, Tehran, Iran. Ahmad.khamir@pnu.ac.ir
Receive Date: 2023/04/24 Accept Date: 2023/09/11

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

مقدمه

با آغاز فتوحات اسلامی، نظم سیاسی غرب آسیا و شمال آفریقا دگرگون شد. فروپاشی دولت ساسانی و از دست رفتن بخش اعظم قلمرو دولت بیزانس، مسلمانان را قادر ساخت تا نظم جدید سیاسی را شکل دهند. در این نظم، اقوام مغلوب نقش چندانی نداشتند و جابه‌جایی و مهاجرت در قلمرو اسلامی امری پذیرفته بود. در این برهه، یکی از ایرانیان به شمال افریقا مهاجرت کرد و با استفاده از آموزه‌های خوارج، در آنجا دولتی تشکیل داد که هرچند گرایش ایرانی نداشت، اما از حمایت ایرانیان برخوردار بود. عبدالرحمن‌بن رستم که گرایش اباضی داشت، از نارضایتی بربرهای شمال افریقا استفاده کرد و موفق شد دولتی در منطقه‌ای دور از مرزهای ایران تشکیل دهد.

هدف این مقاله بازکاوی فرایند به قدرت رسیدن و عملکرد عبدالرحمن‌بن رستم در جامعهٔ قبیله‌ای بربرهای شمال افریقاست. در این مقاله تلاش شده است با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و با رویکرد توصیفی- تحلیلی چرایی و چگونگی این قدرت‌گیری و تشکیل دولت آل رستم بررسی شود. در این بررسی بر نقش فرقهٔ اباضیه و اندیشه‌های آن تأکید شده است.

پیشینهٔ تحقیق

در مورد آل رستم و نقش آنها در تاریخ شمال افریقا، مقالات و کتاب‌هایی به زبان فارسی و عربی نوشته شده است. این پژوهش‌ها بیشتر بر جنبه‌های دولت آنها تأکید دارد و کمتر به شخصیت بنیان‌گذار آن و نقش او در شکل‌دهی به دولت آنها اشاره شده است. «شاخصه‌های توسعه‌یافتگی تاهرت در عصر بنورستم» از عباس برومند اعلم و سمیه آقامحمدی،[۱] «روابط سیاسی و تجاری رستمیان در مغرب میانه» نوشتهٔ یونس فرهمند،[۲] «جغرافیای تاریخی تاهرت» از حیات مرادی،[۳] «بررسی تشکیلات و ارکان حکومتی دولت بنی‌رستم» از سیده لیلا تقوی

۱ برومند اعلم، عباس و سمیه آقامحمدی (زمستان۱۳۹۲)، «شاخصه‌های توسعه‌یافتگی تاهرت در عصر بنورستم»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، س۵، ش۱۸.

۲ یونس فرهمند (بهار ۱۳۸۷ش)، «روابط سیاسی و تجاری رستمیان در مغرب میانه»، *فقه و تاریخ تمدن*، س۵، ش۱.

۳ حیات مرادی (پاییز ۱۳۹۰)، *جغرافیای تاریخی تاهرت*، *پژوهش در تاریخ*، ش۴.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

سنگدهی و سمیه آقامحمدی[۱] و «بسترشناسی تعامل بنی‌رستم در شمال افریقا با امویان اندلس» از علیرضا روحی[۲] نمونه‌هایی از مقالات فارسی است که در این باره نوشته شده است. همان‌گونه که از عنوان مقالات پیداست، آنها اشاره مستقیمی به عبدالرحمن‌بن رستم ندارند و اگر اشاره‌ای هست، در حاشیه به آن اشاره کرده‌اند، نه به عنوان یک بحث اصلی. کتاب *تاریخ رستمیان* نوشتهٔ یونس فرهمند با این مقالات متفاوت است. هرچند نویسنده به تاریخ بنی‌رستم پرداخته، در عنوان فرعی آن بر ایرانی بودن آنها تأکید کرده که تا حدودی با این مقاله هم‌داستان است، اما نویسندهٔ مقالهٔ حاضر بر گرایش ایرانی آل رستم چندان تأکیدی ندارد.[۳] پژوهش‌های عربی در این مورد بیشترند. گفتنی است آنها نیز عبدالرحمن را در بستر تاریخ اباضیه و سلسله آل رستم مورد بررسی قرار داده‌اند. البته گاهی دچار لغزش‌های تاریخی شده و درصدد بوده‌اند بر عربی و فرهنگ آن تأکید کنند و نقش ملیت عبدالرحمن را کم‌رنگ جلوه دهند. برخی از این پژوهش‌ها عبارت است از: الرستمیون فی تاهرت از عبدالله الجمیلی،[۴] *المظاهر السیاسیة و الحضاریة للدولة الرستمیة فی المغرب* نوشتهٔ صالح محمد فیاض ابودیاک[۵] و کتاب *دولة الرستمیین اصحاب تاهرت* اثر محمد تاویت.[۶]

اندیشه‌های سیاسی اباضیه

اباضیه یکی از فرق مهم خوارج[۷] در جهان اسلام و شمال افریقاست که توانست پیروان زیادی را برای خود به دست آورد. از دید ملل و نحل‌نویسان، هر کس را که هرگونه شورش و نافرمانی

---

۱ سیده لیلا تقوی سنگدهی و سمیه آقامحمدی (بهار ۱۳۹۸ش)، «بررسی تشکیلات و ارکان حکومتی دولت بنی‌رستم»، *مجله تاریخ اسلام*، ش۷۷.

۲ علیرضا روحی (پاییز ۱۳۹۳)، «بسترشناسی تعامل بنی‌رستم در شمال افریقا با امویان اندلس»، *مجلهٔ تاریخ اسلام*، ش۵۹.

۳ یونس فرهمند (۱۴۰۱)، *تاریخ رستمیان؛ خاندان ایرانی‌تبار در شمال آفریقا*، تهران: نگارستان اندیشه.

۴ رشید عبدالله الجمیلی (۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م)، «الرستمیون فی تاهرت ۱۶۲-۲۹۷ق؛ انتشار الاباضیه فی المغرب و اثره فی قیام الدولة الرستمیة»، *المورخ العربی*، السنة ۱۳، العدد۳۴.

۵ صالح محمد فیاض ابودیاک (آذار ۱۹۹۶م)، «المظاهر السیاسیة و الحضاریة للدولة الرستمیه فی المغرب (۱۴۴-۲۹۲ه/۷۶۱-۹۰۷م)»، *دراسات تاریخیه*، العدد ۵۵-۵۶.

۶ محمد تاویت (۱۳۷۷ق)، «دولة الرستمیین اصحاب تاهرت»، *المعهد المصری للدراسات الاسلامیة مدرید*، العدد ۵.

۷ خوارج جمع مکسر کلمه خارجی است. به گفته شهرستانی «هر که خروج کند بر امام برحق که جماعتی بر امامت او اتفاق کرده‌اند، او را خارجی خوانند؛ خواه آن خروج در ایام صحابه بر ائمه راشدین باشد یا بعد از ائمه بر تابعین باشد» (شهرستانی، ۱۳۶۲: ۱۴۴/۱).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

بر ضد خلیفه وقت انجام می‌داد، جزو خوارج قلمداد می‌کردند. این یک اصطلاح عام است، اما به‌طور خاص خوارج به گروهی اطلاق می‌شود که در جنگ صفین هنگام مسئلهٔ حکمیت، بر علی‌بن أبی‌طالب خلیفه چهارم اعتراض کردند و آن را گناه کبیره دانستند و خواستار توبه او شدند (طبری، ۱۳۸۷ق: ۴۹/۵). اصرار بر باورشان، آنها را در مقابل سپاهیان علی در جنگ نهروان قرار داد که طی آن نبرد، بسیاری از خوارج کشته شدند. باقیماندهٔ آنها به گروه‌هایی تقسیم شدند؛ چنان‌که بغدادی از بیست فرقه خوارج یاد کرده است (بغدادی، ۱۳۸۸: ۱۲–۱۳).

در میان گروه‌های خوارج، اباضیه میانه‌روترین بودند. شهرستانی آنها را با لفظ «انصاف» توصیف کرده است (شهرستانی، ۱۳۶۲: ۱۴۴/۱). این فرقه در بصره شکل گرفت، رشد کرد و توانست در مدت کوتاهی در مناطق مختلف جهان اسلام گسترش یابد. امروزه برخی از پیروان آن انتساب خود به خوارج را انکار می‌کنند. به باور آنها، تنها در مسئلهٔ حکمیت با خوارج هم‌نظر بودند و این دلیلی بر گرایش‌های خارجی آنها نیست (طلای، ۱۹۹۶: ۲۳)؛ پژوهشگران مستقل آن را نمی‌پذیرند. استناد این دسته به نامه‌های بر جای مانده از بنیان‌گذاران این گروه است؛ نامه‌های عبدالله‌بن اباض به عبدالملک‌بن مروان، نامهٔ جابربن زید به نعمان‌بن سلمه و نامه دیگری از جابربن زید به عبدالملک‌بن مهلب (علیان، ۱۴۱۵ق: ۲۵۵).

دربارهٔ بنیان‌گذاران آن نیز نظریات متناقضی وجود دارد. بیشتر کتب ملل و نحل عبدالله‌بن اباض را مؤسس این گروه می‌دانند (شهرستانی، ۱۳۶۲: ۱۷۳/۱؛ بغدادی، ۱۳۸۸: ۶۳)، اما محققان جدید به او نقش جانبی می‌دهند و بر جایگاه جابربن زید ازدی تأکید دارند و او را رهبر و سازمانده واقعی اباضی می‌دانند (علیان، ۱۴۱۵ق: ۱۰۰؛ شماخی، ۱۹۸۷م: ۷۳/۱). جابر شخصیتی تأثیرگذار در اندیشه اباضی است و بیشتر فقه آنها توسط او تدوین شده است. او برخلاف دیگر خوارج، به اصول خلافت اهل سنت پایبند بود و نظام شورایی را راه حل برون‌رفت از مشکلات جامعهٔ اسلامی می‌دانست (جمیلی، ۱۴۰۷: ۱۸۶).

پس از تثبیت قدرت معاویه، خوارج بصره را به عنوان کانون فعالیت‌های خود برگزیدند و فردی به نام ابوبلال مرداس‌بن عبید تمیمی فقیه، رهبری جریان خوارج در آنجا را برعهده گرفت. او در واقعهٔ نهروان از خوارج کناره‌گیری کرد و حاضر به نبرد با علی‌بی أبی‌طالب نشد (بلاذری، ۱۳۹۴ق: ۳۴۲/۲). بعدها نیز همین روحیهٔ عدم تمایل به قیام را حفظ کرد (دینوری، ۱۴۱۰ق: ۱۳۵/۲؛ بلاذری، ۱۴۰۰ق: ۱۸۰/۵) و بر تقیه تأکید ورزید. حوادث سیاسی

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

اواخر دورهٔ معاویه، او را وادار ساخت از باورهایش عدول کند و ناگزیر بـه قیـام شـد. او بـه همراه یارانش در بصره بر ضد عبیدالله‌بـن زیـاد دسـت بـه شمشـیر بـرد و در نبـردی بـا تمـام همراهانش کشته شد (طبری، ۱۳۸۷ق: ۳۱۴/۵). به گفتهٔ طبـری، تعـداد افـراد مـرداس در ایـن شورش چهل نفر بود. شاید همین عدد الگویی باشد برای تعـداد یـاران امـام شـراء کـه بعـدها اباضیه آن را مطرح کردند. بعد از مرگ مرداس، عبدالله‌بن اباض رهبری جناح معتدل خـوارج را برعهده گرفت و همان سیاست مرداس مبنی بر عدم شورش را اتخاذ کرد. اباضـیه ایـن دوره را عصر تقیه یا کتمان می‌دانند[1] (طبری، ۱۳۸۷ق: ۵۶۷/۵؛ مرشد البریک، ۱۴۱۲: ۱۱۵).

اباضی‌ها همچون بقیه خوارج اعتقاد به امامت انتخابی داشتند. از دید آنها امامت بـر چهـار نوع است:

۱. امامت ظهور: زمانی که زمینه برای تأسیس دولت اباضی فراهم باشد، رهبر اباضی ملـزم به خروج و تشکیل دولت است. زمینهٔ اصلی برای تشکیل حکومت، توان نظامی برای به‌دسـت گرفتن قدرت و پیروزی بر دشمنان است. در این حالت، امام وظیفه دارد براساس کتاب، سـنت و سیرهٔ خلفای راشدین، عدل و داد و قانون اسلامی را برپا دارد (بحاز، ۱۹۹۳: ۷۹).

۲. امامت دفاع: این امامت بین ظهور و تقیه قرار دارد. هرگاه اباضی‌ها در حالـت تقیـه در معرض خطر قرار بگیرند، بر آنها واجب است که به دفاع از خودشان برخیزند و آشکارا بـه نبرد با دشمن بپردازند (همان، همان‌جا).

۳. امامت شراء (شراة): هرگاه امامی با چهل نفر یا بیشتر دسـت بـه قیـام بزنـد، او را امـام شراء می‌نامند. واژه شراء از شری به معنی خریدن گرفته شده است که با فدای جـان، خـود را خریداران بهشت می‌نامند (همان‌جا).

۴. امامت کتمان (تقیه): اباضی‌ها در حالت ضعف باید تقیه اختیار کننـد و آشـکارا دعـوی اباضی‌گری نکنند؛ چنان‌که در دورهٔ جابربن زید و أبی‌عبیده در بصـره در ایـن موقعیـت قـرار

---

۱ در منابع غیراباضی به اندیشه‌های سیاسی آنها اشاره‌ای نشده است. بغدادی تنها باورهای اعتقادی آنهـا را بیـان کـرده است. بنا بر گفتهٔ بغدادی، از دید اباضیه، مسلمانان مخالف آنها نه مؤمن‌اند و نه مشرک، ولی کافرنـد و شهادتشـان را درست می‌دانند (بغدادی، ۱۳۸۸: ۶۳). این کفر، کفر در دین و ملت و نسبت بـه خـالق نیسـت، بلکـه کفـران نعمـت است (شهرستانی، ۱۳۶۲: ۱۷۳/۱؛ بلاذری، ۱۴۰۰ق: ۱۴۳/۷). آنها برخلاف ازارقه، فرزندان کفـار را کـافران جاویـد در جهنم نمی‌دانند (عماره، ۱۹۸۳: ۳۸). آنها با قتل پنهانی مخالفان خود موافق نبودند و آن را امری ناروا می‌دانسـتند و زناشویی با غیراباضی و ارث بردن از آنها را جایز می‌دانستند (بغدادی، ۱۳۸۸: ۶۳).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

داشتند. آنها برای حفظ جامعهٔ اباضی، از تقیه استفاده کردند و به دعوت پنهانی روی آوردند (همان، ۸۰؛ عماره، ۱۹۸۳: ۱۱–۱۸). به باور اباضی‌ها، عبدالرحمن‌بن رستم نخستین فرد در این فرقه بود که در موقعیت رهبری ظهور قرار داشت؛ به همین دلیل او موظف بود دعوت خود را آشکار کند و به تشکیل دولت اباضی مبادرت ورزد.

اباضی‌ها بر تبلیغ و دعوت تأکید و از هرگونه خشونت و دشمنی آشکار دوری می‌کردند. آنها تنها برای دفاع از خود، خشونت را جایز می‌شمردند؛ به همین دلیل اباضی‌ها در هیچ‌یک از قیام‌های خوارج در عراق شرکت نکردند. با وجود این، آنها شدیدترین انتقادها را نسبت به بنی‌امیه به دلیل انحراف از سنت و قرآن ابراز می‌کردند (یحیی معمر، ۱۳۷۰: ۷۵). اباضیه دربارهٔ رهبری جامعه اصولی داشتند که می‌توان مهم‌ترین آنها را چنین برشمرد: پیمان امامت واجب است؛ ریاست حکومت اسلامی (خلافت/ امامت) منحصر به قریش و عرب نیست؛ امام از طریق شورا و با رأی اکثریت انتخاب می‌شود؛ امت اسلامی نباید بدون امام و رهبر باشد (همان، ۷۶–۷۷).

این اصول نشان‌دهندهٔ نزدیکی اندیشه‌های سیاسی اباضیه به اهل سنت است؛ به همین دلیل شاید حکومت‌های سنی راحت‌تر با اباضی‌ها مماشات می‌کردند تا با بقیهٔ فرق خوارج. زمانی که اباضی‌ها قدرت را در دست گرفتند، بسیاری از این اصول در حد حرف باقی ماند و به مرحله اجرا نرسید. نمونهٔ آن انتخاب امرای حکومت بود. اگرچه امرای نخستین براساس شورا انتخاب می‌شدند (ابن‌صغیر، [بی‌تا]: ۳۶)، اما سنت حکومت موروثی و انتقال آن از پدر به پسر، امری پذیرفته شده بود (همان، ۴۸). از نظر اباضی‌ها، تنها معیار برای احراز مقام امامت و رهبری فضیلت است. این فضیلت هیچ ارتباطی با قوم و نژاد ندارد، بلکه از دید خوارج فضیلت با آگاهی و تقوا مرتبط است. از دید آنها ابوبکر و عمر چون فضیلت داشتند، حکومتشان مشروع بود (کرون، ۱۳۹۴: ۱۱۳). اباضی‌های مغرب همین نگاه را در مورد عبدالرحمن‌بن رستم داشتند. آنها زمانی که ویژگی‌های او را برمی‌شمردند، ابتدا به فضل او اشاره می‌کردند (ابی‌زکریا، ۱۴۰۲ق: ۸۱). خوارج برای امام هیچ برتری نسبت به دیگر اعضای جامعه قائل نبودند. تنها برتری آنها داشتن فضیلت بود (کرون، ۱۳۹۴: ۱۱۵). به نظر می‌رسد در اینجا فضیلت همان توانایی برپا داشتن عدل است.

کرون اندیشه‌های سیاسی خوارج را چیزی جز دیدگاه محافظه‌کارانه نمی‌بیند که درصدد

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

بودند اصول و مبانی خلافت دورهٔ نخست مدینه را ساماندهی و آن را احیا کنند (همان، ۱۱۷). این دیدگاه شاید بر خوارج نخستین منطبق باشد، اما نمی‌توان بر تمام دوره‌های حیات سیاسی آنها تطبیق داد. اباضیه مانند تمام اندیشه‌های بشری، تحت تأثیر عوامل انسانی و اجتماعی بودند. آنها در هر جامعه‌ای از مناسبات سیاسی–اجتماعی حاکم در آنجا تأثیر می‌پذیرفتند و کوشیدند الگوی سیاسی متناسب با همان جامعه را برپا کنند؛ ضمن اینکه کرون به این نکته بدیهی توجه نکرده که خوارج از همان آغاز مخالف انحصار خلافت در قبیلهٔ قریش بودند (شهرستانی، ۱۳۶۲ش: ۱۴۷/۱)؛ در حالی که بنیاد حکومت خلفای راشدین بر برتری قریش بر دیگر قبایل عرب بود (دینوری، ۱۴۱۰ق: ۲۳/۱).

فعالیت‌های سیاسی اباضی در شمال افریقا

اسلام در دورهٔ خلافت عمر، در سال ۲۲ق. وارد شمال افریقا و مغرب[۱] اسلامی شد. در اواخر قرن اول هجری که بنی‌امیه به سرکوب خوارج عراق مبادرت ورزید، آنها تصمیم گرفتند حوزهٔ نفوذ خود را به مناطق دور از مرکز حکومت گسترش دهند. یکی از این سرزمین‌ها مغرب اسلامی بود. صفریه و اباضیه توانستند در آنجا برای خود پایگاهی ایجاد کنند. در این زمان دو نفر از مبلّغان اندیشهٔ خارجی به مغرب رفتند و دست به تبلیغ اندیشه‌شان زدند: سلامة‌بن سعد (ابن‌سعید) با گرایش اباضی؛ و عکرمه مولای عبدالله‌بن عباس مبلّغ اندیشهٔ صفریه (بحاز، ۱۹۹۳: ۱۰). سلامه از مجتهدان و بزرگان اباضی بود. او توانست مذهب اباضی را در قیروان و اطراف آن ترویج کند و قبایل هواره، زناته و نفوسه را به مذهب خود درآورد. پس از او اسماعیل‌بن زیاد النفوسی معروف به «امام دفاع» راهش را ادامه داد. او در سال ۱۳۲ق. شهر قابس را تصرف کرد، اما به دست عبدالرحمن‌بن حبیب والی قیروان به قتل رسید. با قتل او، تلاش اباضی‌ها برای تشکیل حکومت در شمال افریقا شکست خورد (مرشد البریک، ۱۴۱۲ق: ۱۱۷). این کوشش‌ها به انتشار مذهب اباضی در بین قبایل بربر مغرب منجر شد که مهم‌ترین آنها عبارت بودند از: نفوسه، هواره، لمایه، زناته، سدرانه، زواعه و لوانه

---

۱ مغرب در اصطلاح جغرافیانویسان مسلمان، به دو منطقه گفته می‌شد. مغرب شرقی که به منطقهٔ میان مصر و نوبه در شرق و دریای محیط (اقیانوس اطلس) اطلاق می‌شد و مغرب غربی که همان اندلس بود (اصطخری،۱۳۴۰: ۳۹). ساکنان مغرب شرقی را بربر می‌نامیدند (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۵۹/۶).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

(بحاز، ۱۹۹۳: ۶۳).

دلیل گرایش قبایل بربر به خوارج، تساهلی بود که آنها نسبت به دیگر گروه‌های مذهبی از خود نشان می‌دادند. خوارج این مزیت را داشتند که خلافت را امری انحصاری در بین عرب نمی‌دانستند؛ یا آن را به قبیله و گروه خاصی منحصر نمی‌کردند و انتخاب امام را اختیاری می‌دانستند. امام تا زمانی که شرایط خلافت را داشت، حکومت می‌کرد. اندیشه‌های خوارج با اوضاع سیاسی- اجتماعی بربرها همخوانی داشت. آنها مخالف برتری عرب بر دیگر گروه‌های نژادی بودند. از این رو، بربرها آن را به عنوان مذهبی مخالف که بر ضدّ هرگونه برتری‌طلبی و برتری‌جویی اعراب قلمداد می‌شد، برگزیدند (العبادی، [بی‌تا]: ۴۵).

کسی که زمینه‌های گسترش اندیشه‌های اباضی را در مغرب فراهم ساخت، ابوعبیده مسلم بود. او بعد از مرگ جابربن زید، رهبری اباضی‌ها را در بصره برعهده گرفت و به دعوت سرّی باور داشت. بر این اساس، برای دوری جستن از آزار و اذیت امویان، پوشیده فرستادگانی را به سرزمین‌های دوردست برای تبلیغ گسیل می‌کرد. گاهی هم افرادی از میان مردم بومی آن مناطق به بصره می‌آمدند و نزد ابوعبیده آموزش می‌دیدند (خلیل ابراهیم، ۱۹۸۱: ۹۷). به این افراد حاملان علم می‌گفتند. از مغرب اسلامی پنج نفر برای آموزش به بصره رفتند و به مدت پنج سال در آنجا اقامت گزیدند. در تاریخ اباضی از آنها به عنوان «حَمَلة العلم الخمس» یاد می‌شود که برجسته‌ترین آنها عبدالرحمن‌بن رستم از قیروان و ابوالخطاب عبدالاعلی بودند.[۱] این افراد شاگردان ابوعبیده بودند و اندیشه‌های اباضی را به‌طور مستقیم از او آموختند (آمال محمد، ۱۴۱۶: ۱۰۰). شاگردی ابوعبیده بعدها یکی از نقاط قوت در انتخاب عبدالرحمن به عنوان رهبر اباضی در شمال افریقا شد؛ به‌ویژه آنکه داستان‌هایی در بین مردم در مورد عنایت خاص ابوعبیده به عبدالرحمن وجود داشت (ابی‌زکریا، ۱۴۰۲: ۵۶).

عبدالرحمن‌بن رستم: تبار و خانواده

در مورد سال‌های نخستین زندگی عبدالرحمن اطلاعات کمی در دست داریم. به‌طور دقیق نمی‌دانیم که او در چه سالی و در کجا به دنیا آمد. با توجه به سال وفات او که ۱۶۶ یا

۱ دیگر افراد این گروه عبارت بودند از: «اسماعیل‌بن درار الغدامسی» از غدامس در جنوب طرابلس؛ «ابوداود القبلی النفزاوی» از نفزاوه در جنوب تونس؛ «عاصم السودانی» از غرب الاوراسی.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

۱۷۱ق. ذکر شده، می‌توان احتمال داد که او ابتدای قرن دوم متولد شده است (العبادی، [بی‌تا]: ۴۷؛ ابن‌خلدون، ۱۴۰۸ق: ۱۴۸/۶). محل تولد او نیز خالی از ابهام نیست. برخی تولدش را در مدینه، برخی در عراق و گروهی در ایران می‌دانند (درجینی، ۱۹۷۴: ۱۹؛ بکری، ۱۹۹۲: ۷۳۵/۲). نکته‌ای که تقریباً همهٔ منابع در مورد آن اتفاق نظر دارند، ایرانی بودن اوست (یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۸/۲؛ یعقوبی، ۱۴۲۲: ۱۸۵؛ ابن‌حزم اندلسی، ۱۴۰۳: ۵۱۱). ابن‌فقیه که از نظر زمانی فاصلهٔ زیادی با آل رستم نداشت، تنها به ایرانی بودن آنها اشاره کرده است (ابن‌الفقیه، ۱۴۱۶: ۱۳۲). مسعودی بدون اشاره به نسب آنها گفته است از اصفهان برخاستند (مسعودی، ۱۴۰۹ق: ۱۸۶/۱). ابن‌خلدون او را نه از نسل شاهان ساسانی، بلکه فرزند رستم فرخزاد سردار ایرانی در جنگ قادسیه دانسته است (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۱۴۶/۶). به گفتهٔ او، پس از شکست ایرانیان از اعراب، عبدالرحمن مسلمان شد و همراه سپاهیان اسلام به سمت مغرب رفت و جزو طلایه‌داران سپاه اسلام شد. او در مغرب به اباضیه گرایش پیدا کرد و پیرو این فرقه شد (همان، ۱۵۸/۶). معلوم نیست ابن‌خلدون که در مقدمه‌اش بر مورخان پیش از خود ایراد گرفته که روایات تاریخی را بدون سنجش عقل می‌پذیرند (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲ش: ۱۳/۱)، چگونه خود این روایت را قبول کرده است. رستم فرخزاد در سال ۱۴ق. در نبرد قادسیه کشته شد (دینوری، ۱۳۶۸ش: ۱۲۲) و عبدالرحمن‌بن رستم به گفته خود ابن‌خلدون در سال ۱۷۱ق. از دنیا رفت. بدین ترتیب، باید حداقل ۱۵۵ سال عمر کرده باشد که به دور از عقل است. گروهی نام پدربزرگ او را بهرام می‌دانند که جزو موالی عثمان‌بن عفان بود (ابن‌عذاری، ۱۹۸۳: ۱۹۶/۱). برخی نام جدش را ابراهیم و از نوادگان شاهپوردوم بیان کرده‌اند (زینهم، ۱۹۸۵: ۶۱/۲). منابع بر سفر عبدالرحمن در دورهٔ خردسالی به شمال آفریقا تأکید دارند. براساس این روایات، عبدالرحمن با مادر و ناپدری‌اش که مردی اهل قیروان بود، به آنجا رفتند. این گزارش‌ها جنبه‌های دیگری از زندگی و اصل و نسب او را بر ما آشکار می‌کند. طبق این دسته از روایات، عبدالرحمن در خردسالی با پدرش رستم و مادرش عازم سفر حج شده بودند. طی سفر پدرش از دنیا رفت و مادرش با مردی از قیروان –که نام او ذکر نشده–، ازدواج می‌کند و با او به مغرب می‌رود و عبدالرحمن در آنجا رشد می‌کند (درجینی، ۱۹۷۴: ۱۹). روایتی دیگر، پدر او را از موالی عثمان خلیفه سوم دانسته که پس از قتل عثمان به عراق رفت و در آنجا درگذشت (بکری، ۱۹۹۲: ۷۳۵/۲).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

به نظر می‌رسد این تبار بعدها برای او ساخته شده است؛ زیرا در کتاب ابن‌صغیر که قدیمی‌ترین منبع دربارهٔ عبدالرحمن است، هیچ‌یک از این روایت‌ها دیده نمی‌شود. او گفته است زمانی که بزرگان اباضی تصمیم گرفتند فردی را برای رهبری خود برگزینند، عبدالرحمن را انتخاب کردند؛ چون نه قبیله، نه عشیره و نه شرفی داشت. آنها استدلال کردند اگر بر عدل باشد که به حکومت خود ادامه دهد و اگر از عدل تخطی کرد، با توجه به اینکه حامی، قبیله و عشیره‌ای ندارد، می‌توان او را از حکومت برکنار کرد (ابن‌صغیر، [بی‌تا]: ۲۶-۲۵؛ همو، ۱۳۷۵: ۴۰). به نظر می‌رسد انتخاب‌کنندگان عبدالرحمن به اصل و نسب او اعتنایی نداشتند؛ چون این مسئله از دید آنها چندان مهم نبود. برای آنها موضوع مهم بعد از فضیلت، نداشتن قبیله و عشیره در آن ناحیه بود که مانع از موروثی و استبدادی شدن حکومت عبدالرحمن می‌شد؛ هرچند در مورد آخر آنها درک درستی از موقعیت و شرایط نداشتند. با این حال، ایرانی بودن او و برای بسیاری از مورخان امری مسلّم است. همین مسئله ابی‌زکریا را واداشت تا یک بخش از کتابش را به برتری عجم (ایرانیان) بر عرب اختصاص دهد. او در این بخش نه تنها به احادیثی از پیامبر استناد کرد، بلکه روایاتی از عمر خلیفه دوم نقل کرده است که خبر از ظهور یک ایرانی در سال ۱۶۰ق. در شهر تاهرت می‌دهد (ابی‌زکریا، ۱۴۰۲: ۴۹). از دید مورخان و نویسندگان پیشین و مردمِ معاصر با عبدالرحمن، در ایرانی بودن او تردیدی وجود نداشت (تاویت، ۱۳۷۷ق: ۱۰۶).

امروز ایرانی بودن عبدالرحمن از سوی برخی از پژوهشگران مورد تردید قرار گرفته است. یکی از این افراد ابراهیم بحاز است. بحاز که با حجم عظیمی از روایات روبه‌رو است که بر ایرانی بودن عبدالرحمن اذعان دارند و نمی‌تواند آنها را نادیده بگیرد، بر این نکته تأکید می‌کند که شاید او ایرانی باشد، اما در محیطی کاملاً عربی متولد شده و رشد کرده است. بدین ترتیب، او بر جنبهٔ عربی‌گری او اصرار می‌ورزد و عبدالرحمن را نمایندهٔ اعراب در جنبش اباضیه شمال افریقا معرفی می‌کند (بحاز، ۱۹۹۳: ۹۵)؛ درحالی‌که در جنبش‌های اباضی مغرب اسلامی دشمنی از سوی بربرها نسبت به اعراب آشکار بود و بعید است آنها یک نمایندهٔ فرهنگ عربی را به عنوان رهبر و امام خود برگزیده باشند.

عبدالرحمن در فضای پرتنش شمال افریقا رشد کرد. او در سنین نوجوانی و جوانی با اندیشهٔ اباضی آشنا شد و به این فرقه گرایش پیدا کرد. توانایی، استعداد و علاقهٔ او چندان بود

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

که او را برای تعلیم آموزه‌های اباضی به بصره فرستادند. برای اولین بار نام عبدالرحمن در بین «**حَمَلة** العلم الخمس» ذکر می‌شود و ما با شخصیت تاریخی او آشنا می‌شویم (ابی‌زکریا، ۱۴۰۲: ۵۶). این مرحله نقطهٔ عطف زندگی عبدالرحمن به حساب می‌آید. او در بصره نزد ابوعبیده رهبر اباضی، آموزش دید و توانست توجه او را به خود جلب کند و به عنوان یکی از داعیان اباضی در شمال منصوب شد. این انتصاب سبب گردید اباضیان شمال افریقا او را رهبری بالقوه در نظر بگیرند و حتی گفته شده است پیش از رهبری ابوالخطاب، از عبدالرحمن خواستند این منصب را برعهده بگیرد که با عدم پذیرش او روبه‌رو شدند (همان، ۸۲). شاید این روایت خالی از اغراق نباشد، اما نشان‌دهندهٔ گرایش جامعه و مردم منطقه به اوست.

به قدرت رسیدن عبدالرحمن

اعراب پس از فتح شمال آفریقا، همچون دیگر مناطق با مردمان بومی و محلی رفتار شایسته‌ای نداشتند. آنها به تحقیر مردم، آداب، رسوم و فرهنگشان می‌پرداختند و این باعث نارضایتی عمومی در بین بربرهای آن ناحیه شد که پیامد آن شورش‌های پیاپی بر ضد اعراب بود. خوارج در چنین بستر سیاسی–اجتماعی دست به تبلیغ اندیشه‌هایشان زدند. آنها نه تنها خود را پیام‌آور رستگاری می‌دانستند، بلکه بر مساوات و برابری و حق انتخاب رهبر جامعهٔ خود تأکید می‌کردند (سالم، ۱۹۹۹م: ۲۱۲). در کنار آن، رهبران اباضی بربر به ستمکاری اعراب اشاره می‌کردند و آنها را افرادی مکار و اهل خدعه می‌دانستند (ابی‌زکریا، ۱۴۰۲: ۶۸).

اباضی‌ها از این بستر بهره گرفتند و با گسترش دعوت خود، زمینه را برای شورش و قیام فراهم کردند. در آغاز، شورش‌ها پراکنده بود و قدرت زیادی نداشت (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸ق: ۱۴۶/۶). بحران‌هایی که امویان در شرق با آن مواجه شده بودند، به فروپاشی آنها انجامید. این مسئله خلأ قدرتی در مغرب ایجاد کرد که اباضی‌ها از آن سود بردند. در این مرحله، بربرها رهبری جنبش‌ها را در دست داشتند. این رهبران از طرف دیگر اعضای گروه به چالش کشیده می‌شدند و بعد از مدتی قدرت خود را از دست می‌دادند. در کنار آن نزاع و رقابت بین فرقه‌های خوارج نیز تشدید شد. صفریه توانستند قیروان را تصرف کنند. اباضی‌ها که از عملکرد آنها ناراضی بودند و برخلاف شرع می‌دانستند، به رهبری ابوالخطاب دست به طغیان

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

زدند (ابی‌زکریا، ۱۴۰۲: ۵۸). مردم با او بیعت کردند تا حق را براساس کتاب خدا، سنن رسول و پیروی امامان که احتمالاً همان خلفای راشدین و رهبران قبلی اباضیه بوده باشد، برپا دارد (همان، ۵۹). او ابتدا طرابلس را تصرف کرد (مرشد البریک، ۱۴۱۲: ۱۱۷). در آنجا عبدالرحمن را به عنوان قاضی شرع گمارد تا بین مردم براساس عدل به قضاوت بپردازد. سپس به قیروان حمله برد و آن را تحت حوزهٔ نفوذ خود درآورد (بارونی النفوسی، ۱۴۰۷: ۲۸). دلیل حمله به قیروان، نارضایتی عامهٔ مردم از عملکرد صفریه در آن شهر بود (بحاز، ۱۹۹۳: ۶۶). ابوالخطاب، عبدالرحمن‌بن‌رستم را در قیروان به حکومت گمارد و او را والی خود در آن شهر کرد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳۱۷/۵).

انتصاب او ابتدا به عنوان قاضی و بعد به حکومت قیروان، نشانگر قدرت و نفوذ دینی–نظامی او بین اباضی‌هاست؛ زیرا قیروان به دلیل سابقهٔ تاریخی و موقعیت استراتژیکی‌اش، مرکز مهمی در مغرب به شمار می‌آمد و ابوخطاب می‌بایست فردی مورد اعتماد را در آنجا می‌گماشت که مورد تأیید دیگر اباضی‌ها بوده باشد. حکومت عبدالرحمن بر قیروان چندان دوام نیاورد. در عراق با تثبیت حکومت منصور عباسی، محمدبن الاشعث به حکومت افریقیه منصوب شد. او ابوالخطاب را در نبرد تورغا به قتل رساند[1] (ابی‌زکریا، ۱۴۰۲: ۶۹). به دنبال این واقعه، حکومت عبدالرحمن در قیروان دچار بحران شد و مخالفان اباضی موفق شدند در آنجا قدرت را به دست گیرند. او به همراه فرزندش –احتمالاً عبدالوهاب– و یک خدمتکار مجبور به فرار گردید و به مغرب میانه رفت. منابع این سفر را پرخطر توصیف کرده‌اند که در طول آن ناگزیر شدند برای بقای خودشان، اسبی را که با آن طی مسافت می‌کردند، بکشند (همان، ۷۱). به گفتهٔ ابن‌خلدون، بین عبدالرحمن و بربرهای این ناحیه پیمان و دوستی دیرینه‌ای وجود داشت؛ به همین دلیل از او حمایت کردند (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۱۴۷/۶). عبدالرحمن توانست در آنجا برای خود پناهگاهی بیابد و کم‌کم موفق شد نیروی قابل توجهی گرد آورد. بین این واقعه که در سال ۱۴۴ق. رخ داد تا سال ۱۵۳ق، ابهاماتی وجود دارد. این دوره پر از روایات ضد و نقیض است و ما ناگزیریم براساس داده‌های موجود تاریخی، این

---

۱ منابع اباضی عامل اصلی این شکست را ترک لشکرگاه اباضی توسط پیروان آن می‌دانند؛ زیرا بیشتر نیروهای ابوخطاب از کشاورزان بودند و چون فصل برداشت محصول بود، آنها به مزارع خود برگشتند و این باعث کاهش نیروهای او شد (ابی‌زکریا، ۱۴۰۲: ۶۸؛ شماخی، ۱۹۸۷م: ۲/ ۱۲۲).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

دوره را بازسازی کنیم.

بحاز پس از بررسی منابع اباضی و غیراباضی نتیجه می‌گیرد که احتمالاً عبدالرحمن در سال ۱۵۳ق. یا چند سال پس از آن از کوه‌های سوفجج به تاهرت رفته است. سال ۱۵۳ق. سالی است که او با نیرویی پانزده‌هزار نفری شهر طبنه را محاصره کرد. طبنه شهری است از ولایت زاب در نزدیکی قیروان که به گفتهٔ ابن‌رسته، مردمانی از سرزمین‌های گوناگون از جمله قریش، عرب، عجم، آفریقا، روم و بربر در آن ساکن بودند (ابن‌رسته، ۱۸۹۲: ۳۵۱). بحاز به شکست عبدالرحمن و عقب‌نشینی او اشاره کرده است (بحاز، ۱۹۹۳: ۸۴). به نظر می‌رسد این همان وقایعی است که ابن‌خلدون آن را شورش بر ضد عمربن حفص دانسته و ضمن وقایع سال ۱۵۱ق. قرار داده است.

عبدالرحمن طی مدت هفت سال موفق شد برخی از قبایل بربر اباضی را گرد آورد و یک نیروی شش‌هزار نفری (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۱۴۷/۶) یا بنا بر برخی گزارش‌ها پانزده هزار نفری (بحاز، ۱۹۹۳: ۸۴) تدارک ببیند و در سال ۱۵۱ق. با کمک دیگر خوارج، شورشی را بر ضد عمربن حفص حاکم مغرب اسلامی برپا کند. هرچند عبدالرحمن در این قیام نقش رهبری را برعهده نداشت، اما گزارش‌ها نشان می‌دهد که او یکی از رهبران پرنفوذ این جریان بود؛ به‌طوری که عمر برای رویارویی با شورش، ناگزیر شد با دادن رشوه، با صفریه مصالحه کند و آنها را از اباضیه جدا کند. سپس با اباضیه به‌طور جداگانه به نبرد برخاست. نیروهای عبدالرحمن متحمل شکست سنگینی شدند و او ناچار به عقب‌نشینی گردید و به تاهرت رفت (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۱۴۷/۶). ابن‌خلدون در اینجا دوباره دچار اشتباه شد؛ زیرا هنوز تاهرت به عنوان مرکز حکومت انتخاب نشده بود. بنا بر روایت‌های موجود، تاهرت یک سال بعد از تشکیل حکومت آل رستم بنا شد (الحریری، ۱۴۰۸: ۱۰۰) و منابع سال تأسیس این حکومت را ۱۶۰ق. دانسته‌اند.

باید توجه داشت که هرچند این شورش دارای رنگ و بوی مذهبی بود، اما درواقع زمینه‌های محلی، قومی و اجتماعی داشت. بربرها سلطهٔ اعراب مسلمان را به سادگی برنمی‌تابیدند و بارها بر ضد آنها دست به اعتراض زدند. پس از خیانت صفریه، اباضی‌ها بار دیگر نیروهای خود را جمع کردند و به رهبری ابوحاتم بر ضد حاکم عباسی دست به شورش زدند (ابی‌زکریا، ۱۴۰۲: ۷۵). همراهی بربر با ابوحاتم پس از خیانت صفریه، چندان دور از ذهن نبود. ابن‌خلدون

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

از نیروی ۳۵۰هزار نفری ابوحاتم یاد کرده است (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۱۴۸/۶). حتی اگر این تعداد اغراق باشد، باز می‌توان حدس زد که نیروی ابوحاتم قابل توجه بوده است. شورش بار دیگر به شکست انجامید و به قتل ابوحاتم منجر شد.

قدرت واقعی و بلامنازع عبدالرحمن به عنوان رهبر اباضیان در شمال آفریقا، پس از قتل ابوحاتم آغاز گردید. پس از قتل ابوحاتم، برجسته‌ترین شخصیت اباضی در مغرب میانه عبدالرحمن‌بن رستم بود. او سابقهٔ فرمانداری ابوالخطاب و شاگردی ابوعبیده را داشت و بهترین گزینه برای رهبری بود. به نظر می‌رسد اباضی‌ها در آغاز طرح بلندپروازانهٔ حکومت بر تمام سرزمین‌های مغرب اسلامی را در سر داشتند. حمله به طرابلس و تصرف قیروان، در راستای همین طرح بود. ناتوانی آنها در دستیابی به اهداف و کشته شدن دو تن از رهبرانشان باعث شد آنها در خواسته‌ها و اهدافشان تجدید نظر کنند. برای رهبری این حکومت جدید عبدالرحمن برگزیده شد. ابن‌صغیر دلایل انتخاب او را چنین برشمرده است: نداشتن قبیله؛ نداشتن شرف و برتری؛ والی ابوخطاب بودن در قیروان؛ و با عدالت رفتارکردن (ابن‌صغیر، [بی‌تا]: ۲۶). ضمن اینکه او هیچ اشاره‌ای به ایرانی بودن وی نکرده است (همان، همان‌جا). برخلاف ابن‌صغیر، شماخی روایت دیگری دربارهٔ چگونگی به قدرت رسیدن عبدالرحمن دارد. به گفتهٔ او، قبایل بربر بر انتخاب عبدالرحمن به دلیل فضل و علم او و نیز با توجه به اینکه او نمایندهٔ واقعی ابوخطاب در افریقیه بود، اتفاق کردند و اینکه اگر از عدل عدول کرد، چون قبیله‌ای ندارد، می‌توان او را تغییر داد (جمیلی، ۱۴۰۷: ۱۸۷). در اینجا به نکاتی اشاره شده است که بنیاد اندیشهٔ اباضی برای انتخاب امام است. «فضل» به عدالت، «علم» به توانایی تشخیص مصلحت امور دنیوی و اخروی مردم و «وصیت» (ابن‌صغیر، ۱۳۷۵: ۴۰) به قائم‌مقامی او در قیروان از ابوالخطاب اشاره دارد. اباضی‌ها به شیوهٔ شورایی که عمر در انتخاب جانشین خود برگزید، پایبند بودند و در انتخاب جانشین عبدالرحمن به همان شیوه عمل کردند (ابی‌زکریا، ۱۴۰۲: ۵۴–۵۵).

عبدالرحمن پس از به قدرت رسیدن نشان داد که برخلاف رهبران پیشین قادر است اهداف اباضیه را دنبال کند. او پس از به قدرت رسیدن، برای حفظ موقعیتش با حکومت‌های اطراف، بنی‌مدرار و امویان اندلس عقد اتحاد بست. بنی‌مدرار از هواداران صفریه بودند که در سال ۱۴۰ق. در سجلماسه توسط فردی سیاهپوست به نام عیسی‌بن یزید حکومت تشکیل دادند.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

عبدالرحمن برای تحکیم روابطش با آنها، دختر خود «أروی» را به عقد المنتصربن الیسع‌بن مدرار درآورد (العبادی، [بی‌تا]: ۴۷). در سال ۱۷۱ق. عبدالرحمن درگیر شورش یک اباضی به نام نصیربن صالح از قبیله نفزاوه شد. این شورش عبدالرحمن را واداشت تا در سیاست خود در قبال بنی‌عباس تجدید نظر کند. تا این زمان عبدالرحمن با نیروهای عباسی درگیر بود و از برقراری روابط با آنها خودداری می‌کرد. در این سال با روح‌بن‌حاتم مهلبی حاکم عباسیان در قیروان، عقد دوستی بست بدان امید که بتواند بهتر با مسائل شورش‌های داخلی روبه‌رو شود (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۱۴۸/۶؛ فرهمند، ۱۳۸۷: ۱۰۳). دلیل دیگر شاید این بوده باشد که عبدالرحمن مرگ خود را نزدیک می‌دید و قصد داشت مرزهای قلمروش را از تهدیدهای خارجی محفوظ نگه دارد تا زمینه برای انتخاب پسرش برای جانشینی، با کمترین چالش مهیا شود.

از دید اباضی‌ها عبدالرحمن حاکم الگوی اسلامی است. حکومت او فاقد دربار بود. او همچون یک فردی عادی به کارهای روزمره می‌پرداخت، بنایی می‌کرد، از مهمانانش با غذایی ساده پذیرایی می‌کرد، هر روز در مسجد می‌نشست و به حرف‌ها و شکایات مردم گوش می‌داد و برای هر تصمیمی با مردم در مسجد به مشورت می‌پرداخت (ابن‌صغیر، [بی‌تا]: ۱۸–۲۹؛ ابی‌زکریا، ۱۴۰۲: ۸۴). او حامی علما و دانشمندان بود. گفته شده است زمانی که در کوه‌های نفوسه بود، بیش از شصت عالم در محضرش بودند (بارونی النفوسی، ۱۴۰۷: ۳). در حکومتش از فقهای اباضی در بصره و مشرق نظرخواهی می‌کرد و دیدگاه آنها را در فتوا مدّ نظر قرار می‌داد (ابن‌صغیر، ۱۳۷۵: ۴۱). کراماتی را هم به او نسبت می‌دهند (ابی‌زکریا، ۱۴۰۲: ۸۱). همچنین یک کتاب تفسیر به او منسوب است که امروز در دسترس نیست و گویا از بین رفته است. در دورهٔ او، گروه‌های مذهبی در قلمروش آزادانه به فعالیت مشغول بودند. حنفیان و مالکی‌ها محلات مخصوص خود را داشتند (ابن‌صغیر، ۱۳۷۵: ۲۹). معتزلیان کلاس‌های درس برگزار می‌کردند و حتی به مباحثه با اباضیان می‌پرداختند. این روحیهٔ آزادمنشی عبدالرحمن تأثیر زیادی بر جهان اسلام گذاشت و مردم از جاهای مختلف به سوی سرزمین او روانه شدند (الحریری، ۱۴۰۸: ۹۲). او تاهرت را بازسازی کرد و در آن قصرها، باغ‌ها، ساختمان‌ها و بازارهایی ساخت و آنجا را به «عروس» شهرهای منطقه تبدیل کرد (بارونی النفوسی، ۱۴۰۷: ۸). در دورهٔ او، حکومت آل رستم به شکوفایی رسید، مردم در آسایش و امنیت به سر می‌بردند، تجارت رشد کرد و مناسبات بازرگانی با مناطق شمالی و جنوبی

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

برقرار گردید. نظام اداری بنیاد نهاده شد که تا آخر دورهٔ رستمیان امور کشور را اداره می‌کرد. مورخان همهٔ اینها را دستاورد عبدالرحمن می‌دانند (ابن‌صغیر، [بی‌تا]: ۳۱-۳۲). هنگامی که خبر استقرار حکومت اباضی در مغرب میانه به شرق رسید، بصریان کیسه‌های پول نقد[۱] برای آنها فرستادند (ابن‌صغیر، همان، ۲۸؛ ابی‌زکریا، ۱۴۰۲: ۸۳). عبدالرحمن در حضور فرستادگان بصره با یارانش مشورت کرد و تصمیم گرفتند بخشی از پول ارسالی را بین فقرا تقسیم و بخشی دیگر را صرف خرید اسلحه برای مقابله با دشمنان کنند (ابن‌صغیر، [بی‌تا]: ۳۲؛ همو، ۱۳۷۵: ۳۸؛ ابی‌زکریا، ۱۴۰۲: ۸۴). این رفتار او فرستادگان بصره را تحت تأثیر قرار داد و زمانی که به شهر خود بازگشتند، از حُسن سلوک و رفتار درست او یاد کردند و باعث شدند گروه‌های مختلف به سمت تاهرت بروند (بارونی النفوسی، ۱۴۰۷: ۸۷).

همین منابع از ارسال پول در چند سال بعد نیز یاد کرده‌اند. این بار عبدالرحمن از پذیرش آن خودداری کرد و آن را برگرداند؛ به این دلیل که می‌گفت به آن نیازی ندارد و دولت او قادر است نیازمندی‌هایش را تأمین کند و این پول باید صرف امور دیگر و فقرای بصره شود (ابن‌صغیر، [بی‌تا]: ۳۳).[۲] این رفتار عبدالرحمن تأثیر بسزایی در مشرق و بین گروه‌های مختلف بر جای نهاد و گروه‌گروه به قلمرو او مهاجرت کردند.

مرگ عبدالرحمن که در سال ۱۷۱ق. رخ داد و انتخاب جانشین او نخستین چالش بزرگ دولت آل رستم بود. در مورد سال مرگ او اختلاف نظر وجود دارد. برای انتخاب جانشین، عبدالرحمن الگوی شورایی عمر خلیفه دوم را برگزید که ابوعبیده نیز آن را در آموزه‌های خود مطرح کرده بود؛ با این تفاوت که شورای عمر از شش تن تشکیل شده بود؛ درحالی‌که شورای عبدالرحمن هفت‌نفره بود. تفاوت دیگرش حضور عبدالوهاب فرزند عبدالرحمن، در شورا بود و به این ترتیب او را یکی از نامزدهای امامت و شاید اصلی‌ترین نامزد برای این کار کرد. نتیجه، انتخاب عبدالوهاب بود. محمد تاویت اعتقاد دارد که نتیجهٔ این مجلس در عمل

---

۱ این پول از خزانه‌ای برداشته شده بود که ابوعبیده مسلم برای کمک به پیروان اباضی در سراسر قلمرو اسلامی تأسیس کرده بود (آمال محمد، ۱۴۱۶: ۱۰۱). این پول‌ها از دو طریق تأمین می‌شد. نخست مالیاتی بود که امام اباضی بر پیروان خود بسته بود و آنها ملزم بودند هر سال مبلغی معین به امامشان پرداخت کنند. این سیاست در قلمرو آل رستم هم بر قرار بود. دوم از طریق کمک‌های اباضیان ثروتمند که تجار در بین آنها نقش مهمی داشتند (السیابی، ۱۹۸۰م: ۷-۶۷).

۲ گزارش‌ها نشان می‌دهد که عبدالرحمن با اتخاذ سیاستی درست، با استفاده از مالیات‌ها و زکات توانست رفاهی نسبی را در جامعه ایجاد کند (ابن‌صغیر، ۱۳۷۵: ۴۰).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

برخلاف آموزه‌ها و اصول اباضیه بود که مسئلهٔ جانشینی را نه براساس توارث، بلکه بر پایه فضلیت قرار داده بودند. در انتخاب عبدالوهاب، دو گروه نقش عمده‌ای داشتند که هر دو بر مسئلهٔ موروثی تأکید کردند. یکی قبیله زناته که مادر عبدالوهاب از آن بود و دیگری ایرانیان که نسب پدرش به آنها می‌رسید (تاویت، ۱۳۷۷ق: ۱۴۴). این انتخاب اولین و بزرگ‌ترین چالش را در حکومت آل رستم ایجاد کرد. گروهی به رهبری یزیدبن فندین حکومت عبدالوهاب را به صورت مشروط پذیرفتند. یزیدبن فندین یکی از اعضای شورای هفت‌نفره بود (ابی‌زکریا، ۱۴۰۲: ۸۷). آنها خود را «نکّار» به معنی انکارکنندگان نامیدند (روحی و غفرانی، ۱۳۹۷: ۱۱۴). شرط آنها برای تأیید حکومت عبدالوهاب، پذیرش نظارت بر اعمال و رفتار او از سوی علما و بزرگان بود تا مانع از آن شوند که امام حکمی را بر مردم تحمیل نکند (ابی‌زکریا، ۱۴۰۲ق: ۸۷؛ کرون، ۱۳۹۴ش: ۱۱۸). در حقیقت، هدف نکّاریه مقاومت در برابر زیاده‌خواهی امام بود و اینکه برای جلوگیری از تشکیل حکومت مستبد، یک مصالحه بین امام/رهبر و جامعه ایجاد کند. ترس نکّاریه بی‌جهت نبود. هراس آنها از آن بود که استمرار حکومت در خاندان عبدالرحمن، به حکومت موروثی منجر گردد؛ اتفاقی که در عمل رخ داد و این با اندیشهٔ اباضی در تضاد بود. هرچند جنبش نکاریه موفق نشد مانع از اعمال قدرت عبدالوهاب شود، اما به عنوان یک جنبش معترض انشعابی در اباضیه ایجاد کرد و برای خود پیروانی به دست آورد.

نقش ایرانیان در حکومت آل رستم

عبدالرحمن هرچند ایرانی بود و منابع بر این نکته تأکید کرده‌اند، اما گزارشی از گرایش ایرانیگری او در دست نیست. با این حال، ایرانیان از پشتیبانان اصلی او و خاندانش بودند. دربارهٔ جایگاه ایرانیان در حکومت آل رستم گزارش‌های کمی در دست داریم. دلیل آن شاید عدم توجه اباضیان به ملیت افراد باشد. با این حال، نشانه‌هایی از وجود همدلی بین برخی از فرمانروایان آل رستم و ایرانیان در دست داریم. وجود این اقلیت‌های قومی در قلمرو رستمیان، علاوه بر تعلق خاطر به پیشینهٔ تاریخی، ناشی از سیاست رسمی آنها بود. علی مُعَمِّر از عبدالرحمن به عنوان «صقر فارس» یاد کرده است که در برابر عبدالرحمن‌بن معاویه «صقر قریش» بود (مُعَمِّر، [بی‌تا]: ۱۳۷). آنها برای ایجاد تعادل در برابر بربرهایی که اکثریت جامعهٔ

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

آنجا را تشکیل می‌دادند، از این اقلیت‌ها استفاده می‌کردند. منابع در مورد زمان و چگونگی ورود آنها مطلبی بیان نکرده‌اند. شاید برخی از آنها در دورهٔ مناقشهٔ عباسیان با خوراج شمال آفریقا، وارد آن منطقه شدند. احتمال بیشتر آن است که بعد از شنیدن فعالیت‌های عبدالرحمن و تأسیس حکومت او، آنها به مغرب روی آوردند. هرچه هست، آنها در این دوره نقش مهمی در تحولات سیاسی–اجتماعی دولت آل رستم و شهر تاهرت ایفا کردند (سوادی، ۱۴۰۶ق: ۳۲۴). اولین حضور ایرانیان در سیاست دولت رستمیان را در انتخاب جانشینی عبدالرحمن شاهدیم که به حمایت از عبدالوهاب برخاستند. بعدها در دورهٔ ابوبکربن افلح، بار دیگر وارد عرصهٔ سیاست شدند و به حمایت از امام اباضی در برابر شورشیان برخاستند و از او دفاع کردند (جنحانی، ۱۴۲۶: ۱۳۲). در اینجا لازم است به تاهرت اشاره‌ای داشته باشیم؛ جایی که ایرانیان در آن حضور گسترده‌ای داشتند. یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای آل رستم بنای شهر تاهرت است که آن را پایتخت خود قرار داده بودند. این شهر به نام‌هایی چون تیهرت (ذهبی، ۱۴۰۶ق: ۱۸۹؛ بکری، ۱۹۹۲: ۷۲۸/۲) و تاهرت در منابع ضبط شده است. در بیشتر منابع آن را تاهرت ذکر کرده‌اند. این واژه در زبان بربری به معنای «دایره زنگی» و «ماده شیر» است (تقوی و آقامحمدی، ۱۳۹۸ش: ۱۹۸). دربارهٔ چگونگی ورود عبدالرحمن به این منطقه و تأسیس شهر، بین مورخان اختلاف نظر وجود دارد. در دوره‌ای که اباضی‌ها از طرف مخالفانشان تحت فشار بودند و در دستیابی به اهدافشان ناکام مانده بودند، عدم توفیق در تصرف طنبه، راه جدیدی را در برابر آنها گشود. آنها تصمیم گرفتند شهری جدید درست کنند و آن را پایتخت خود قرار دهند. این شهر جدید، تاهرت بود.

در حقیقت، شهر جدید نوبنیاد نبود، بلکه یک شهر قدیمی رومی بود (قزوینی، ۱۹۹۸: ۱۶۹) و بعدها از سکنه خالی شد. عبدالرحمن این شهر را در فاصله‌ای دورتر بار دیگر بازسازی کرد (ابن‌حوقل، ۱۹۳۸: ۸۶/۱) و در اندک‌زمانی به رشد و شکوفایی بی‌نظیر رسید. گزارش ابن‌صغیر که این گسترش را در عرض سه سال آن‌چنان تصویر کرده که شهر از یک محیط ساده و محقر، به مکانی پر از قصر و خانه‌های اعیانی با خدمتکاران زیاد تبدیل شد، خالی از اغراق نیست (ابن‌صغیر، [بی‌تا]: ۳۲)، اما گویای این نکته است که این تحولات چنان شگرف و سریع رخ داد که برای مردمان آن غیرقابل تصور بود. در تاهرت از همهٔ ملل حضور داشتند و شاید بتوان گفت یک شهر بین‌المللی در مغرب میانه بود که از همه جا در آن بودند

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

(همو، همان‌جا). شهر بعدها از چنان رونقی برخوردار شد که بـه آن «بلـخ مغـرب» می‌گفتنـد (مقدسی، [بی‌تا]: ۲۲۸) و به دلیل مهاجرت تعداد زیادی عراقی، آن را «عـراق مغـرب» نامیدنـد (یعقوبی، ۱۴۲۲ق: ۱۹۲)؛ تا جایی که محله‌ای یافـت نمـی‌شـد کـه در آن بـازار و خانـه‌ای از کوفی‌ها و بصری‌ها نباشد (جمیلی، ۱۴۰۷: ۱۸۸). در چنین فضایی حضور ایرانیان اهمیت یافـت و اثرات خود را بر زنـدگی اجتمـاعی آن شـهر نشـان داد و نقـش مهمـی در مسـائل سیاسـی- اجتماعی حکومت رستمیان و شهر تاهرت برعهده گرفتند. بیشـتر آنهـا در منطقـه‌ای کـه بـه «دروازه نفوسیین» مشهور بود، سـکونت داشـتند (ابـن‌صـغیر، [بـی‌تـا]: ۲۷). بیشـتر ایرانیـان از سرزمین عراق به آنجا آمده بودند و به ایرانی بودن خود افتخار می‌کردنـد (ابـن‌صـغیر، ۱۳۷۵: ۲۹؛ جنحانی، ۱۴۲۶: ۱۲۵).

ایرانیان در حوزهٔ فقاهتی هـم تأثیرگـذار بودنـد. در دورهٔ رسـتمیان، ایـن ایرانیـان -بیشـتر خراسانی- به قلمرو آنان مهاجرت کردند و در آنجا آثار مهمی در زمینهٔ عقیدتی خلق کردنـد (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۱۲۳). یکی از آنها ابوغانم بشربن غانم خراسانی نویسـندهٔ کتـاب *المدونـه* - یکی از مهم‌ترین کتاب‌های فقهی اباضی- است که به دربار عبدالوهاب رفت و کتاب خـود را به او تقدیم کرد. یک نسخه از این کتاب، در مجموعهٔ نسخ خطی به زبان بربـری بـاقی مانـده است. دیگری ابوعیسی ابراهیم خراسانی است. از او بخشی از یک رسـاله بـاقی مانـده کـه در حمایت از افلح‌بن عبدالوهاب نوشته است (همو، همان‌جا). این رساله بیـانگر آن اسـت کـه در ایران بین اباضی‌ها دربارهٔ رستمیان اختلاف وجود داشت.

عبدالرحمن ساختاری متناسب با مغرب برای تاهرت در نظر گرفت. ایـن سـاختار از نظـام شهرنشینی شرق متأثر بود. او در شهر برای هر کالایی بازاری ایجاد کرد که در آن تنهـا جـنس مخصوصی عرضه می‌شد؛ مانند بازار پارچه، بازار اسلحه. بازار مرکزی شهر را بازار معصـومه می‌گفتند. شهر دارای چهار دروازه بود که هر یک نامی داشت و مختص به کار خاصی بـود و افراد و گروه‌های ویژه‌ای از آن رفت‌وآمد می‌کردند. دروازهٔ مطاحن برای جابه‌جایی حبوبـات بود؛ دروازهٔ اندلس مخصوص تجار و مسافران اندلس؛ دروازه صفا برای تفـریح و انجـام ورزش‌های بدنی؛ و دروازه منازل به کشاورزان اختصاص داشت که به مزارع خودشـان رفت‌وآمـد می‌کردند (بکری، ۱۹۹۲: ۷۲۳/۲؛ ادریسی، ۱۹۶۸م: ۱۰۰؛ ابودیـاک، ۱۹۹۶م: ۸۹). تجـارت در تاهرت به عنوان عامل و نقش تعیین‌کننده در تحولات آن به شمار می‌رفـت. ایـن تجـارت بـه

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

همه جا در جریان بود؛ با سرزمین‌های پیرامونی، با سیاهان در جنوب، با اندلس در غرب، با شرق و خلافت عباسی. همهٔ سرزمین‌ها در بازرگانی تاهرت نقش داشتند (ابن‌صغیر، [بی‌تا]: ۳۲؛ ادریسی، ۱۹۶۸م: ۱۰۰).

تأثیرگذاری ایرانیان منحصر به امور سیاسی-اجتماعی نبود. عبد محمد سوادی به الگوبرداری از معماری شرق و به‌ویژه ایران در تحولات شهری تاهرت اشاره کرده و نقش ایرانیان در این مورد را برجسته دانسته است (سوادی، ۱۴۰۶ق: ۳۲۶). آنها در امور سیاسی و اقتصادی پرنفوذ بودند و توانستند مناصب بالایی را به دست گیرند. یکی از آنها «ابن‌ورده» بود که دارای بازاری به نام خودش بود. نگهبان مخصوص بازار خودش را داشت که از او حقوق می‌گرفتند. علاوه بر این، او منصب رسمی رئیس شرطه شهر را نیز برعهده داشت (سالم، ۱۹۹۹م: ۴۹۱).

نتیجه‌گیری

فتوحات اعراب مسلمان برخلاف تصور، در آغاز نتوانست سبب ادغام جوامع فتح‌شده در امت اسلامی شود. رفتارهای تبعیض‌آمیز اعراب، مالیات‌های سنگین و همچنین فرمانداران متعصب و سختگیر را می‌توان برخی از دلایل این عدم ادغام قلمداد کرد. مردم سرزمین‌های متصرفی به طرق گوناگون به این امر واکنش نشان می‌دادند. یکی از شیوه‌ها حمایت از اندیشه‌های مساوات‌طلبانه گروه‌های اسلامی بود که در خوارج تبلور یافت. خوارج که به برتری نژادی قائل نبودند، توانستند در مناطق دوردست و حادثه‌خیز پیروانی به دست آورند. عبدالرحمن‌بن رستمِ ایرانی‌نژاد با استفاده از این اندیشه موفق شد دولتی در شمال افریقا ایجاد کند. بنیاد دولت او بر اصول اباضیه بود که در بین خوارج جزو معتدل‌ترین فِرَق به شمار می‌رود. او با کمک قبایل بربر، در برابر نیروهای عباسیان در مغرب میانه، نخستین دولت اباضی را تشکیل داد. عبدالرحمن هرچند به اصول اساسی اباضیه پایبند بود و به همین دلیل تاریخ اباضی او را به عنوان امیر نمونه و سرمشق معرفی می‌کند، در عمل حاکمی واقع‌گرا بود. بنای شهر جدید و موروثی کردن حکومت در خاندانش که برخلاف آموزه‌های اباضی بود، بخشی از سیاست‌های او به منظور تحکیم حکومت در خاندانش قلمداد می‌شود. با این حال، نشانه‌های چندانی در دست نیست که براساس آن بتوان ایرانیگری را به او منتسب کرد.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

عملکرد عبدالرحمن به گونه‌ای بود که منابع او را مظهر عدل و داد و تالی عمر خلیفهٔ دوم معرفی می‌کنند. آزادی بیان، رونق بخشیدن به تجارت و اتخاذ سیاستی عمل‌گرا، از عبدالرحمن امیری واقع‌گرا ساخته است.

منابع و مآخذ

- آمال محمد، حسن خلیل (۱۴۱۶ق)، «دور الاباضیه فی نشر الاسلام فی بلاد المغرب»، *مورخ العربی*، العدد ۵۲، صص۹۷-۱۰۷.
- ابن‌اثیر، عزالدین ابوالحسن (۱۳۸۵ق)، *الکامل*، ج۵، بیروت: دار الصادر.
- ابن‌حزم اندلسی (۱۴۰۳ق)، *جمهرة الانساب العرب*، تحقیق لجنة من العلما، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن‌حوقل، محمد (۱۹۳۸م)، *صورة الارض*، ج۱، بیروت: دار صادر.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن (۱۴۰۸ق)، *دیوان المبتدا و الخبر فی تاریخ العرب و البربر من عاصرهم ذی الشأن الاکبر*، تحقیق خلیل شحاده، ج۶، بیروت: دار الفکر.
- ..... (۱۳۶۲ش)، *مقدمه ابن‌خلدون*، ترجمهٔ محمد پروین گنابادی، ج۱، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن‌رسته، احمدبن عمر (۱۸۹۲م)، *الاعلاق النفیسه*، بیروت: دار صادر.
- ابن‌صغیر [بی‌تا]، *اخبار الائمة الرستمیین*، تحقیق محمد ناصر و ابراهیم بحاز، بیروت: دار الضرب الاسلامی.
- ..... (۱۳۷۵)، *تاریخ بنورستم*، ترجمهٔ حجت‌الله جودکی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ابن‌عذاری، محمد (۱۹۸۳)، *بیان المغرب فی اخبار اندلس و المغرب*، ج۱، بیروت: دار الثقافة.
- ابن‌الفقیه، احمد (۱۴۱۶ق)، *البلدان*، تحقیق یوسف الهادی، بیروت: عالم الکتب.
- ابودیاک، صالح (آذار ۱۹۹۶م)، «المظاهر السیاسیة و الحضاریة للدولة الرستمیة فی المغرب (۱۴۴-۲۹۲ق/ ۹۰۷-۷۶۱م)»، *دراسات تاریخیة*، العدد ۵۵-۵۶، صص۶۳-۱۰۶.
- ابی‌زکریا، یحیی (۱۴۰۲ق)، *کتاب سیر الائمه و اخبارهم*، تحقیق اسماعیل عربی، بیروت: دار الضرب الاسلامی.
- ادریسی، شریف عبدالله (۱۹۶۸م)، *نزهة المشتاق*، لیدن: [بی‌نا].
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم (۱۳۴۰ش)، *مسالک و ممالک*، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بارونی النفوسی، سلیمان (۱۴۰۷ق)، *الازهار الریاضیة فی ائمة و ملوک الاباضیه*، مسقط: وزارة التراث القومی و الثقافة.
- بحاز، ابراهیم (۱۹۹۳م)، *الدولة الرستمیة، دراسة فی الاوضاع الاقتصادیة و الحیاة الفکریة*، القراره: جمعیة التراث.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

- بغدادی، عبدالقاهر (۱۳۸۸ش)، *الفرق بین الفرق*، ترجمهٔ محمدجواد مشکور، تهران: اشراقی.
- بکری، عبدالله‌بن عبدالعزیز (۱۹۹۲م)، *المسالک و الممالک*، تصحیح آدریان فان لیوفن و آندری فیری، ج۲، بیروت: دار الغرب الاسلامی.
- بلاذری، احمد (۱۳۹۴ق)، *انساب الاشراف*، تحقیق محمدباقر المحمودی، ج۲، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- ..... (۱۴۰۰ق)، *الانساب الاشراف*، تحقیق احسان‌عباس، ج۵، بیروت: جمعیة المستشرقین الآلمانیه.
- تاویت، محمد (۱۳۷۷ق)، «دولة الرستمیین اصحاب تاهرت»، *المعهد المصری للدراسات الاسلامیه مدرید*، العدد ۵، صص۱۰۵-۱۲۸.
- تقوی سنگدهی، سیده لیلا و سمیه آقامحمدی (بهار ۱۳۹۸ش)، «بررسی تشکیلات و ارکان حکومتی دولت بنی‌رستم»، *تاریخ اسلام*، ش۷۷، صص۱۹۷-۲۱۸.
- جمیلی، رشید (۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م)، «الرستمیون فی تاهرت (۱۶۲-۲۹۷ق)؛ انتشار الاباضیه فی المغرب و اثره فی قیام الدولة الرستمیه»، *المورخ العربی*، سنة ۱۳، العدد ۳۴، صص۱۸۶-۲۰۰.
- جنحانی، حبیب (۱۴۲۶)، «تاهرت عاصمة الامارة الرستمیة (۱۶۱-۲۹۶ق)»، *عالم المعرفة*، العدد ۳۱۹، صص۱۱۷-۱۴۰.
- الحریری، محمد عیسی (۱۴۰۸)، *الدولة الرستمیه بالمغرب الاسلامی*، کویت: دار القلم.
- خلیل ابراهیم، صالح (ایلول ۱۹۸۱م)، «امامة الدفاع الثابته عن الخوارج المغرب العربی»، *التربیة و العلم*، العدد ۴، صص۹۵-۱۲۴.
- درجینی، احمد (۱۹۷۴م)، *کتاب طبقات المشائخ بالمغرب*، تصحیح ابراهیم طلای، الجزائر: [بی‌نا].
- دینوری، احمد (۱۳۶۸ش)، *الاخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر، قم: منشورات الرضی.
- دینوری، ابن‌قتیبه ابوعبدالله‌بن مسلم (۱۴۱۰ق)، *الامامة و السیاسة*، تحقیق علی شیری، ج۱، ۲، بیروت: دارالاضواء.
- ذهبی، محمد (۱۴۰۶ق)، *الامصار ذوات الآثار*، بیروت: دار البشائر.
- روحی، علیرضا و علی غفرانی (پاییز و زمستان ۱۳۹۷ش)، «نقش و جایگاه فکری و سیاسی نکّار در میان خوارج شمال افریقا»، *مطالعات تاریخی جهان اسلام*، ش۱۲، صص۱۱۱-۱۳۰.
- زینهم، محمد (۱۹۸۵)، *قیام و تطور الدولة الرستمیة فی المغرب*، ج۲، قاهره: دار العربی.
- سالم، عبدالعزیز (۱۹۹۹م)، *تاریخ المغرب فی العصر الاسلامی*، اسکندریه: مؤسسة شباب الجامعه.
- سوادی، عبد محمد (۱۴۰۶ق)، «الاحوال الاجتماعیة و الاقتصادیة فی البلاد المغرب الاسلامی من القرن الثانی الهجری حتی نهایة القرن السابع الهجری»، *آداب المستنصریه*، العدد ۱۳، صص۳۲۱-۳۶۴.
- السیابی، سالم‌بن محمود (۱۹۸۰م)، *الحقیقة و المجاز فی تاریخ الاباضیة بالیمن و الحجاز*، عمان: [بی‌نا].
- شماخی، احمد (۱۹۸۷م)، *کتاب السیر*، تصحیح احمدبن سعود السیابی، ج۲، مسقط: مطابع النهضه.
- شهرستانی، ابوالفتح محمدبن عبدالکریم (۱۳۶۲)، *توضیح الملل ترجمهٔ کتاب الملل و النحل*، تحریر نو:

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

مصطفی خالقداد هاشمی، مقدمه و حواشی و تصحیح و تعلیقات سید محمدرضا جلالی نائینی، ج۱، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۸۷ق)، *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج۵، بیروت: دار التراث.
- طلای، ابراهیم محمد (۱۹۹۶)، *الاباضیه لیسوا من الخوارج، الذکری الالفیه لتأسیس مدینة العطف*، مزابه، ولایه غردایه: [بی‌نا].
- العبادی، احمد مختار [بی‌تا]، *دراسات فی تاریخ المغرب و الاندلس*، اسکندریه: مؤسسة شباب الجامعه.
- علیان، محمد عبدالفتاح (۱۴۱۵ق)، *نشأة الحرکة الاباضیة فی البصره و مناقشته دعوی تأسیس جابربن زید لها و علاقتها بالخوارج*، [بی‌جا]: دار الهدایه.
- عماره، محمد (۱۹۸۳)، *تیارات الفکر الاسلامی*، القاهره: دار المستقبل العربی.
- فرهمند، یونس (بهار ۱۳۸۷ش)، «روابط سیاسی و تجاری رستمیان در مغرب میانه»، *نشریه فقه و تاریخ تمدن*، س۵، ش۱، صص۹۹-۱۱۲.
- قزوینی، زکریا (۱۹۹۸م)، *آثار البلاد و اخبار العباد*، بیروت: دار الصادر.
- کرون، پاتریشیا (۱۳۹۴ش)، *تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام*، ترجمهٔ مسعود جعفری، تهران: انتشارات سخن.
- مادلونگ، ویلفرد (۱۳۷۷)، *فرقه‌های اسلامی*، ترجمهٔ ابوالقاسم سری، تهران: اساطیر.
- مرشد البریک، ناصر (الخریف ۱۴۱۲ق)، «الاباضیه فی الفکر السیاسی الاسلامی و اثرها فی قیام الدول»، *الجهاد*، العدد ۱۳، صص۱۰۳-۱۴۸.
- مسعودی، علی‌بن حسین (۱۴۰۹ق)، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، تحقیق اسعد داغر، ج۱، قم: دارالهجرة.
- مُعمَّر، علی یحیی (زمستان ۱۳۷۰ش)، «اباضیه یکی از مذاهب میانه‌رو اسلامی»، ترجمهٔ محمدرضا شیخی، مشکوة، ش۳، صص۶۶-۸۵.
- ..... [بی‌تا]، *الاباضیه فی موکب التاریخ*، قاهره: مکتبة وهبیه.
- مقدسی، شمس‌الدین أبی‌عبدالله محمد [بی‌تا]، *احسن التقاسیم*، بیروت: دار صادر.
- یاقوت حموی، یاقوت‌بن عبدالله (۱۹۹۵)، *معجم البلدان*، ج۲، بیروت: دار صادر.
- یعقوبی، احمد (۱۴۲۲ق)، *البلدان*، تصحیح محمد امین ضناوی، بیروت: دار الکتب العلمیة.

List of Sources with English Handwriting

- Abi Zakaria Yahya (1982), *Ketab e siar al-Aemeh va Akhbarhom*, Investigation Ismail Arabi, Beirut: Dar al-Zarb al-Islami.
- Aboudiak, Saleh (Azar 1996), *Al-Mazhar Al-Siyasiya va Al-Hadariyyah leldowlate Al-Rustamiyyah fi al- Maghrib (144-292 AH/761-907 AD)*, *derasat altarikhie*, No 56-55, pp:63-106.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

- Al-Hariri, Muhammad Issa (1987), *the Rustamid State in the Islamic Maghreb*, Kuwait: Dar al-Qalam.
- Alian, Muhammad Abdal-Fattah (1994), *The emergence of the Abadiyyah movement in Basra and its discussion of the claim that Jabir ibn Zayd established it and its relationship with the Kharijites*, [bija]: Dar al-Hidayeh.
- Al-Syabi, Salem bin Mahmoud (1980), *Truth and metaphor in the history of the Abadiyyah in Yemen and Hijaz*, Amman.
- Amal Muhammad Hasan Khalil (1995), *The role of Abadiyyah in spreading Islam in the Maghreb, Al-Morukh Al-Arabi*, No52, pp:97-107.
- Amara, Muhammad (1983), *Tiarat al-Fikr al-Islami*, Al-Qahera: Daral-Mustaqbal al-Arabi.
- Baghdadi, AbdulQaher (2009), *al-Farq bein al-Feraq*, translated by Mohammad Javad Mashkoor, Tehran: Eshraqi.
- Bakri, Abdullah (1992), *Al-Masalek va Al-Mamalek, Investigation Adrian van Leeuwen/Andrei Fieri*, Volume 2, Beirut: Dar al-Gharb al-Islami.
- Balazori, Ahmad (1974), al-Ansab al-Ashraf*, Investigation Mohammad Baqir al-Mahmoudi*, Vol 2, Beirut: Moasesae Al-Alami lelmatbuat.
- Balazori, Ahmad (1979 AD), *Al-Ansab al-Ashraf*, edited by Ihsan Abbas, Vol 5, Beirut: German Orientalist Association.
- Baroni al-Nufosi, Suleiman (1987), *Al-Azhar al-Riyaziyah fi al-aemate va al-Molok al-Abadiyya*, Mascat: Vezareh al-Torath al-Qumi va al-Thqafeh.
- Behaz, Ebrahim (1993), *Al-Dawlah al-Rostamiyah, Draseh Fi al-Awaha al-Eqtesadiyyah va Al-Hayyet al-Fikriyyah,* Al-Qararah: Nashr Jamia Al-Torath.
- Crone, Patricia (2015), *Medieval Islamic political thought*, translated by Masoud Jafari, Tehran: Sokhan.
- Derjini, Ahmed (1974), *Ketab Tabaqat al-Mashaikh fi Maghreb*, Investigation Ibrahim Talai, Algiers.
- Dinevari, Ahmed (1998), *Al-Akhbar al-Towwal*, Investigation Abdul Moneim Amer, Qom: Manshorat al-Razi.
- Dinvari, IbnQutaiba AbuAbdullah (1989), *Imamate and Politics*, Investigation Ali Shiri, Vol 1- 2, Beirut: Dar alAzwa.
- Ebadi, Ahmed [Bita], *Studies in the history of Morocco and Andulusia*, Alexandria, Moaseseh Shabab Al Jamia.
- Edrisi, Sharif Abdallah (1968), Nezheh Al-Mushtaq, Leiden: [Bina].
- Estakhri, Abu Ishaq Ebrahim (1961*), Masalek va Mamalek*, by effort Iraj Afshar, Tehran: Bongah e Tarjome va Nashr e Ketab.
- Farahmand, Yunus (winter 2008), Political and commercial relations of Rostami in the Middle *Maghreb*, *Jurisprudence and history of civilization*, Year5, No1, pp: 99-112.
- Ibn al-Faqiyya, Ahmad (1995), *Al-Boldan*, Investigation Yusuf al-Hadi, Beirut: Alame al-Kotob.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

- Ibn Athir, Ezzeddin Abul Hasan (1965*), Al-Kamel*, Vol 5, Beirut: Dar al-Sadr.
- Ibn Ezari, Muhammad (1983), *Bayan Al-Maghrib fi Akhbar Al-Andolus va Al-Maghrib*, Vol 1, Beirut: Dar AlThaqafa.
- Ibn Hoqal, Muhammad (1938), *Surah al-Arz*, Vol 1, Beirut: Dar Sader.
- Ibn Saghir (1996), *History of Banurstam*, translated by Hojatullah Jodaki, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Ibn-Hazm Andolusi (1982), *Jamrah Al-Ansab al-Arab*, Investigation committee of scholars, Beirut: Dar al-Katb al-Alamiya
- Ibn-Khaldun, Abd al-Rahman (1988), *Diwan Al-Mubtada wa Al-Khabar in the history of the Arabs and the Berbers from their era of the greatest importance*, Investigation Khalil Shahadah, Vol 6, Beirut: Dar al-Fikr.
- Ibn-Khaldun, Abdal-Rahman (1983), *Moqadameh Ibn Khaldun*, Translated by Mohammad Parvin Gonabadi, Vol 1, Tehran: Entesharat Elmi va Farhangi.
- Ibn-Rosteh, Ahmad (1892), *Al-Alag al-Nafisa*, Beirut: Dar Sader.
- Ibn-Saghir [Bita], *Akhbar al-aemae al-Rostamiyin*, Investigation Mohammad Nasser/Ibrahim Bahaz, Beirut: Daral-Zarb al-Islami.
- Jamili, Rashid (1987), The Rustamids in Tahert 162-297 A.H. The spread of Abadiyyah in Morocco and its impact on the establishment of the Rustamid state, *Al-Morukh al-Arabi*, 34, Year13, pp:186-200.
- Janhani, Habib (2005), the capital of the Rustamiya Emirate (161-296 AH), *The World of Knowledge*, No.319, pp.140-117.
- Khalil Ebrahim Saleh (Illul 1981), Imamah, the firm defense of the Kharijites, the Arab Maghreb, *Al-Tarbiyah va al-Elam*, No4, pp:95-124.
- Ma'amer, Ali Yahya (Winter 1991), Abaziya is one of the moderate Islamic schools, Mohammad Reza Sheikhi, *Moshkat*, No.33, pp:66-85.
- Madelong, Wilfred (1998), *Religious trends in early Islamic Iran*, Translation Abolqasem Seri, Tehran: Asatir.
- Maqdasi, Shamsuddin Abi Abdullah Mohammad [NO Date], *Ahsan al-Taqasim fi Ma'rafa al-Aqalim*, Beirut: Dar Sader.
- Masoudi, Ali (1989), *Moruj al-Zahab va Maaden al-Jawhar*, Investigation Asad Dagher, Vol1, Qom: Daral-Hijrah.
- Muammar, Ali Yahya [No Date], *al-Ebadhiyya in the procession of history*, Cairo: Wahbih Library.
- Murshid al-Barik, Nasser (1991), al-Ebadhiyya in Islamic political thought and its impact on the establishment of states, *al-Jihad*, al-Kharif, No.13, pp:103-148.
- Qazvini, Zekaria (1998), *Asar al-Bilad va Akhbar al-Ebad*, Beirut: Daral-Sadr.
- Rouhi, Alireza/ Ghofrani, Ali (Fall and winter 2017), The role and intellectual and political position of Nakar among the Khawarij of North Africa, *Motaleat Tarikhi Jahan Islam*, No.12, pp:111-130.
- Salem, Abdulaziz (1999), *History of Morocco in the Islamic era*, Alexandria, Moasesah

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

Shabab AlJamea.
- Shahrestani, Muhammad (Abul-Fath Muhammad bin Abdul Karim) (1983), *Mehal va Nehal*, *(Tazeh Al-Mall*, translation of the book Al-Mall and Al-Nahl), new writing: Mostafa Khaliqdad Hashemi, introduction and margins, corrections and notes: Seyyed Mohammad Reza Jalali Naini, vol 1.
- Shamakhi, Ahmed (1987), *Ketab Al-Sir*, Investigation Ahmad bin Saud Al-Syabi, Vol 2, Muscat: Motabeh Al-Nahda.
- Tabari, Mohammad (1967), *Tarikh al-Omam va al-Muluk*, Investigation Mohammad Abulfazl Ibrahim, Vol5, Beirut: Dar al-Tarath.
- Talai, Ebrahim Mohammad (1996), *Al-Abadiyeh are not Kharijites*, Al-Dhekre Al-Alfiyyah letasis Madinah Al-Atf, Mazaba, velayat Ghardayeh.
- Taqavi Sangdehi, Seyyedah Leila/ Aghamohammadi, Samieh (Spring 2018), Examination of the organizations and government bodies of Bani-Rostam government, *Tarikh Islam*, No.77, pp:197-218.
- Tawit, Muhammad (1957), The state of the Rustamids, the companions of Tahert, *al-Maahad Al-Masri lelderasat al-Islamieh*, Madrid: No.5, pp:105-128.
- Yaqoubi, Ahmad (2001), *Al-Boldan, Investigation Mohammad Amin Zanawi*, Beirut: Daral-Kutb al-Alamiya.
- Yaqut Homavi, Yaqut bin Abdallah (1995), *Mojam al-Boldan*, Vol 2, Beirut: DarSader.
- Zahabi, Muhammad (1985), *al-Amasr Dhuwat al-Asar*, Beirut: Dar al-Bashaer.
- Zainhumو Muhammad (1985*), the establishment and development of the Rustamiya state in Morocco*, Vol 2, Cairo: Dar Al-Arabi.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.57.5.0]
[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-10-17]